

یکی از مباحثی که باید در ماهنامه تحقیقی گوهر از این پس مورد توجه قرار گیرد مسائل جغرافیاییست که باید همدوش قضایای تاریخی پیش رود. و از محققان و جغرافی‌دانان خواستاریم که در این قسمت ما را یاری دهند.



ناحیه تاریخی پدشخوار گر (پتیشخوار گر)

(۲)

در لغت نامه دهخدا، پدشخوار گر (پتیشخوار گر) اینطور تعریف شده است : «پتیشخوار گر، پدشخوار گر، پدشخوار گر، پدشخوار گر (مجله التواریخ و القصص) فدشوار گر. (نامه تنسر از تاریخ طبرستان و رویان) نام سلسله جبالی از دره خوارری تا سوادکوه و نهاوند و سلسله البرز تا رودبار قزوین (صاحب مجله التواریخ و القصص مؤلف به سال ۵۲۰ هجری) چنین آورده است که : «او (کسری انوشیروان) را به لقب فدشخوار گر شاه گفتندی به روزگار پدرش، زیرا که او پادشاه طبرستان بود و فدشخوار نام کوه و دشت باشد و (گر) نام پشتهها. این اسم در غالب از نسخ برشوار گر و فرشوار گر آمده که تحریفی است از کلمه پدشوار گریا فدشوار گر و اصل آن چنانکه آورده ایم پدشخوار گر یا پتیشخوار گر بوده است». سلسله جبال یادشده در دوره ساسانی بهمین نام معروف بوده و در کارنامه اردشیر بابکان بهین نحو مذکور است. این کوه شعبه ایست از رشته جبال اپارسن قدیم که در اوستا بنام اوپایری سینا مذکور است. و همان پتیشوارش است، که در کتیبه دارا دیده میشود و بمعنی پیشخوار کوه است، یعنی کوهی که پیشخوار واقع است و استرابون جغرافیایونیس یونانی (۵۸ قبل از میلاد تا حدود ۲۵ پس از میلاد) اسم پتیشخوار را بسلسله

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ‌نویسان محقق معاصر

جبال البرز میدهد.

پروکوپوس مورخ نیز آنگاه که از **کیوس** (برادر ارشد **خسروانوشه‌روان**) بحث کند لقب وی را **پتشوارشاه** مینویسد؛ (البته تبدیل (خوار) به (وار) در پتشخوارگر و پتشوارگر در لهجه‌های ایرانی دیده شده است، چنانکه در دشخوار، دشوار، این کلمه پتشخوار یا پتشخوار، در کتابهای مؤلفان اسلامی نیز دیده میشود.

ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك در ضمن ملوکی که **اردشیر** آنان را شاه خوانده ذکر بدشوارگر شاه را میکند، و در شرح قسمت شمالی خطه ایران مینویسد: «وفیه طبرستان و الرویان و جیلان و بدشوارجر، و ملک طبرستان و جیلان و بدشوارجر. یسمی جیل جیلان خراسان».

ابوریحان بیرونی هم در الآثار الباقیه در موقع ذکر ملوک الجبال آورده است: «و اما الاصل الآخر فملوک الجبال الملقبون باصفهبدیه طبرستان و الفر جوارجر شاهیه».

سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چندین بار این کلمه را ذکر کرده و در شرح طبرستان آورده است که: «طبرستان دانیل فرشوادگر است و فرشوادگر، آذربایجان و گیلان و طبرستان و ری و قومس می‌باشد» و باز در باب این کلمه نوشته است که: «طبرستان را در قدیم‌الایام فرشوادجر لقب بود».

در داستانهای ملی ما نیز که در بعض متون پهلوی باقی مانده نام این کوه بسیار آمده است، از آن جمله در بندهشن (فصل ۳۳) «... پس افراسیاب آمد و **منوشچهر** را با ایرانیان به (پتشخوارگر) براند و بر آنان بیماری و نیاز و بسی بلا فرود آورد».

اما تحقیق نگارنده درباره لغت پدشخوار (پتشخوارگر) و حوزه این ناحیه تاریخی، همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد، ترکیب این لغت میدان و محدوده استان یا ایالت تاریخی مورد نظر را بدرستی تعیین می‌کند. حد شرقی این ایالت در بدش یا بدش است که مقر پستخانه واقع در شاهراه ارتباطی شرق و غرب در کومش بوده است و هم‌اکنون در ۷ کیلومتری خاور شهرستان شاعرود واقع و بنام بدشت خوانده میشود. ولی مورخان اسلامی نام این محل را که در مسیر شاهراه بزرگ ری به خراسان واقع بوده است در کتابهای خود بدش و بدش ثبت کرده‌اند. حد غربی این ایالت (استان) یا ناحیه تاریخی همانطور که به تفصیل در ورقهای گذشته مورد بحث قرار گرفت خوارری (گرمسار فعلی) و حد شمالی آن شامل آبادیهای سلسله کوههای البرز بوده است. بدین تحقیق، با توجه به اینکه (گر) به معنی کوهستان می‌باشد، تلفیق و ترکیب کلمه پدشخوارگر (پتشخوارگر) که نماینده محدوده این ناحیه تاریخی است، شامل نواحی خوار (آبادیهای گرمسار فعلی بطور کلی مانند قشلاق و ارادان و حاجی‌آباد و غیره) ده نمک، سرخه، بیابانک، سمنک، سمنان،

آهوان، قوشه (قومس)، دامغان، مهماندوست، ده‌ملا، شاهرود، بدشت، بسطام، چشمه‌علی، تویه و دروار، سنگسر، شهمیرزاد، افتر، فولاد محله، پریم (فریم) دودانگه، سوادکوه، فیروزکوه، پل سفید، دماوند، ویمه‌شلنبه و قلعه‌های معمور واقع در جنوب سلسله جبال البرز مانند قلعه‌های استوناوند، منصوره‌کوه و سارو و غیره بوده است. بدین ترتیب بدش شاهرود حد شرقی و خوارری حد غربی و کوهستانهای طبرستان حد شمالی ایالت پدشخوارگر (پدشخوارگر) بوده است.

البته در سیر ادوار تاریخ، چنانکه ذکر آن رفت، گاه اتفاق افتاده است که محدوده ایالت پدشخوارگر (پدشخوارگر) بزرگتر و یا کوچکتر شده است ولی بطور کلی محدوده اصلی و تثبیت شده همان بوده است که به ذکر آن مبادرت گردید.^۳

حکمرانان پدشخوارگر (پدشخوارگر)

بنابر آنچه در تواریخ آمده است، پادشاهی ایالت (استان) پدشخوارگر از عهد اسکندر مقدونی تا عهد **قباد پدر انوشیروان** در اختیار خاندان **جشنشاه** بود. در زمان **خسرو انوشیروان** ساسانی بطوریکه **ابن اسفندیار** تصریح کرده است ۴ عظیم قدرترین و با مرتبه‌ترین فرمانروای ملوک‌الطوایفی ایران (دولت کئندراسیونی اشکانیان) در اواخر این دوره و آغاز حکومت ساسانیان **گشنسب داد** (جشنش یا جشنسف) شاه فدشوارگر (پدشخوارگر) بود (بحکم آنکه اجداد جشنسف از نایبان اسکندر مقدونی به قهر و غلبه فدشوارگر باز ستده بودند) بهمین جهت و بنابر سنت مقدس میهن پرستی پادشاهان ایرانی **اردشیر بابکان** مؤسس و بنیانگذار حکومت ساسانیان نیز پس از استقرار بر سریر سلطنت به احترام اینکه افراد این خاندان از قهرمانان نهضت مبارزه با بیگانگان یونانی بوده‌اند، اختلالی در کار حکومت آنان که فرمانروائی ایالت پدشخوارگر (پدشخوارگر) را بر عهده داشتند، ایجاد نکرد و هیچگونه مزاحمتی نیز برای آنان فراهم نیامد. از شرح احوال این خاندان اصیل ایرانی اطلاع وسیعی در دست نیست؛ تنها از مفاد نامه تاریخی **هیربدان هیربد (تن سر)** که در جواب نامه جشنشاه فرمانروای پدشخوارگر صادر شده ودلالت بر عظمت واستقلال این سلسله دارد، مطالبی مستفاد می‌گردد که بسیار جالب توجه است، **تن سر (تنسر)** در این نامه جشنسف شاه را تشویق و ترغیب میکند که با اردشیر ساسانی رهبر پرشور لشکری و کشوری و مذهبی ایران در آن زمان همراهی و همکاری کند. مراسله یاد شده را **ابن مقفع** دانشمند کم نظیر ایرانی در قرن دوم هجری از پهلوی به زبان عربی ترجمه کرده و بعد از وی ابن اسفندیار مؤلف دانشمند تاریخ طبرستان در قرن ششم هجری آن را به زبان فارسی برگردانده و در مدخل تاریخ نه‌یس و یر مطلب

خود گنج‌نایده است. حکومت خاندان جشنسف در ایالت پدشخوار گر تا زمان قبادپادشاه ساسانی ادامه داشت تا اینکه در سال ۵۱۹ میلادی بطوریکه پرفسور آرتور کریستن سن نوشته است^۵ «در حدود ۵۱۹ سخن‌جانشینی پادشاه به میان آمد. از آنجا که کواد (قباد) بنیان سلطنت و شالوده دولت خود را محکم کرده بود، مانعی ندید که طرز قدیم ساسانیان را الحیا کند. یعنی شخصاً جانشین خود را برگزیند، و در این کار کامیاب شد. کواد سه پسر داشت که قابل پادشاهی بودند کاوس ارشد بود. بعد از اضمحلال خاندان گشنشپ داد که از آخر عهد اشکانیان بر ولایت پدشخوار گر تسلط داشتند. کواد حکمرانی این ولایت را به کاوس داد. بطوریکه مارکوارت گفته است، آن شخصی که ثنوفانس ذکر کرده و او را پسر کواد و موسوم به پدشخوار شاه میدانند همین کاوس است».

- ۱- مجمل‌التواریخ والقصص صفحه ۳۶
- ۲- لغت نامه دهخدا حرف س صفحه ۱۲۱
- ۳- تاریخ سمنان تألیف رفیع چاپ دوم صفحه ۳۳۰
- ۴- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۱۴
- ۵- ایران در زمان ساسانیان ترجمه مرحوم رشید یاسمی صفحه ۳۷۷

چشم بیدار زمانه فریبگی

اگر بد کنی هم تو کیفر کشی نه چشم زمانه بخواب اندر است.
 بر ایوانها نقش بیژن هنوز ، بزندان افراسیاب اندر است.
 (؟)

پاداش عمل

از هر که دهد پند ، شنودن باید با هر که بود، رفق نمودن باید .
 بد کاشتن و نیک درودن ناید زیرا که همه کشته درودن باید .
 (؟)